

## هیج ، ایچ

ماهیار نوایی



هیج یعنی چه؟ در هر زبانی واژه‌هایی یافت می‌شود که گویندگان بدان زبان، اگرچه آنها را به دُرُست و به جا به کار می‌برند، معنی آنها را نمی‌دانند و آگاهی به ریشه و بُن آنها ندارند، و از این روست که در کاربردهای گوناگون، سیاق جمله را، معناهای مختلف، و گاه بسیار دور از یکدیگر به آنها می‌دهند. زبان فارسی ما هم یکی از این زبانها و واژه «هیج» هم یکی از آن واژه‌هاست.

اگر به فرهنگها نظری بیفکنیم، معانی بسیاری برای واژه «هیج» می‌یابیم. بهترین جا لغت‌نامه دهخداست، که گفته همه فرهنگ‌نویسان را يك جا گرد کرده است و پژ و هشگران را از رجوع به واژه‌نامه‌های دیگری نیاز ساخته و از رنج آنها در فراهم آوردن شواهد و نمودن کاربردهای گوناگون هر واژه کاسته است. (به روانش درود باد.)

پس به «لغت‌نامه» نگاه کنیم: در آن جا زیر واژه «هیج» (صص ۳۵۴ و ۳۵۵)

حرف ه) بدین معنیها برمی خوریم: ۱- چیزی؛ ۲- يك؛ ۳- حتى يك؛ ۴- اصلاً، ابدأ، هرگز، مطلقاً، به هیچ وجه؛ ۵- باری، کَرْتی (یادداشت خود مؤلف)؛ ۶- برطرف شده، معدوم شده، لاشئ (برهان)، معدوم (اندراج)؛ ۷- ذرّه‌ای، کمترین مقداری، اندکی، کمی؛ ۸- احدی، کسی، يك تن، کس، دیاری؛ ۹- گاهی؛ ۱۰- احياناً، اتفاقاً (یادداشت دهخدا)؛ ۱۱- برای استفهام و به معنی «هل» عربی، آیا، ۱۲- در حقیقت، فی الواقع.

برای هر يك هم يك یا چند شاهد آورده شده است:

- ۱- «در این صندوق جز جامه هیچ نبود» (دهخدا)، ای: چیزی
- ۲- «گر هیچ سخن گویم با تو ز شکر خوشتر» («هیچ» = يك)
- ۳- «هیچ روز، هیچ شب» («هیچ» = حتى يك)
- ۴- «تو مکن هیچ درنگ ار چه شتاب از دیو است» («هیچ» = اصلاً، ابدأ)
- ۵- «از لطف به جایی است که گر هیچ خرد را پرسند که جان چیست؟ خرد گوید جان اوست» («هیچ» = باری، کَرْتی)
- ۶- «این همه هیچ است چون می بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار» («هیچ» = معدوم)
- ۷- «نان کشکین اگر بیابم هیچ راست گویی زلیبیا باشد» («هیچ» = اندکی، کمی)
- ۸- «بگشاید این دست من هیچ کس مگر جفت گلشهر در دهر و بس» («هیچ» = احدی، کسی)
- ۹- «چون بادگری من بگشایم تو ببندی و بادگری هیچ ببندم تو گشایی» («هیچ» = گاهی)
- ۱۰- «هیچ گراز چشم بد بر تو گزندی رسد خال رخ تو ز تو دفع کند آن گزند» («هیچ» = احياناً)
- ۱۱- «هیچ شفیعیان هستند ما را» در ترجمه «هل لنا من شفعاء»<sup>۱</sup> («هیچ» = هل)

۱۲- «احول ار هیچ کج شمارستی برفلک مه که دواست چارستی»

(«هیج» = در حقیقت )

نامها و صفت‌های مرکبی هم یافت می‌شود که «هیج» جزئی از آنهاست. چون هیج مدان، هیچکس (= ناکس) و هیچکاره<sup>۲</sup> و جز آن (نگاه‌کنید به لغت نامه) اکنون به کاربرد این واژه باید روی آورد. «هیج» قید است و مانند قیدهای دیگر، فعل را وصف یا مقید و محدود می‌سازد و با تمام وجوه و حالات و صیغه‌های فعل به کار می‌رود. تنها فرقی با قیدهای دیگر این است که آن را با وجه اخباری، در حال ایجاب نمی‌توان به کار برد، یعنی اهل زبان به کار نمی‌برند. مثلاً نمی‌توان گفت: «هیج به دیدار او رفت» ولی می‌توان گفت:

«هیج به دیدار او نرفت»

«هیج به دیدار او رفتی؟»

«هیج به دیدار او نرفتی؟»

«اگر هیج به دیدار او رفتی، پیغام مرا به او برسان»

«اگر هیج به دیدار او نرفتی، به او نامه بنویس»

این واژه، در زبان فارسی، از دیرباز، کاربرد فراوان داشته است و هنوز هم

دارد:

«هیج شادی نیست اندر این جهان برتر از شادی روی دوستان»

(رودکی، چاپ میرزایف، ص ۲۹۸)

تنها در شاهنامه بیش از سیصدبار به کار رفته است:

«همان نیزه رستم او داشتی پس پشت او هیج نگذاشتی»

(داستان کاموس کُشانی، بیت ۱۵۴۸)

«چگونه نشیند به هنگام بار؟ به رفتن کند هیج رای شکار؟»

(خسروپرویز، ۸۸)

«خوی مردمی هیج دارد همی؟ پی نامداران سپارد همی؟»

(منوچهر، ۴۳۵)

«گرت هیج یاد است کردار من یکی رنجه کن دل به تیمار من»

(سهراب، ۱۲۶۵)

گونه دیگری هم از این واژه در فارسی داریم و آن «ایچ» است که بیشتر، و می توان گفت همیشه، در شعر، استوار نگاهداشتن وزن را، به کار می رود، جایی که اگر «هیچ» به کار رود به وزن شعر آسیب می رسد:

«سپاس ایچ بر سرت نهادمی» (منوچهر، ۸۹)

«گر ایچ اندر این کالبد جان بدی» (پرویز، ۱۴۹۸)

و نیز پس از واژه ای که با دوساکن پایان پذیرد چون: گنج، رنج، نکرد، نماند و جز آن.

«کنون یادگار است از او ماه مهر بکوش و به رنج ایچ نمای چهر»  
(فریدون، ۱۰)

«نیاوختند ایچ با رومیان چو روبه شد آن روز شیر ژیان»  
(دارا، ۳۱۲)

معناهای گوناگونی که بدین واژه (هیچ، ایچ) داده اند، پیداست که همه از سیاق عبارت برخاسته و مناسب با مقام درست شده است. معنی درست یعنی معنایی که در نهاد این واژه نهفته است و در همه جا درست می افتد، چیست؟

هیچ را به پارسیک (پارسی میانه، پهلوی) چنین می نویسند:  $hē = 'yč$ ،  
(البته آن را  $hē$  نیز می توان خواند و خوانده اند). چون در نخستین نوشته های فارسی، چه در نظم و چه در نثر (و در نثر تقریباً همیشه) «هیچ» با «ه» به کار رفته است و در یازدهم با «ه» نوشته شده است می توان گفت که در پارسیک متأخر آن را  $hēč$  هم تلفظ می کرده اند.

ترجمه های نخستین قرآن، ظاهراً از کهنترین نمونه های نثر بازمانده فارسی به خط عربی است. در آنها این واژه را «هیچ» (= هیچ) نوشته اند:

«نه خواهد خدای که بکند بر شما هیچ تنگی و بیک همی خواهد تا باک گرداند شما را و تا تمام کند نیکوی خویش بر شما تا مگر سپاس دارید.»<sup>۳</sup> وجود «بیک» (= ولی) «لکن» و «داریت» (= دارید) خود کهنگی این ترجمه را می رساند.

«در هیچ حال هیچ کار بر دست نگیری... هیچ کار نکنی که نه ما دانستیم... هیچیز از ما بنهان نماند.»<sup>۴</sup>

«ابراهیم علیه السلام هیج ترك نگفتی و همه‌روزه با مادر و پدر مناظره کردی...» «دانست که او را با ابراهیم هیج چیز نبایست گفتن...»<sup>۵</sup>  
 «نمی‌خواهد خدای تا کند و شما هیج تنگی بی می خواهد تا پاك کند شما را...»<sup>۶</sup>

دازمستیر می‌پندارد که «هیج» (ایچ) ترکیبی است از -ē (<ai-، aē) < [aēta] ضمیر اشاره + زائده یا پی‌چسب<sup>۷</sup> -čit و همان بدو پهلوی و hēčō و hēči پارسی [= نوشته‌های پارسیان، پازند] است.<sup>۸</sup>

هُرُن آن را به يك (ein)، کمی (etwas) و در مقام نفی به هیچکس (niemand) و هیچ چیز (nichts) معنی می‌کند و هیچدان و هیچ‌مدان (هر دو به يك معنی) را مثال می‌آورد. (سنج. لغت‌نامه). برابر آن را به پازند hēči, hēčō و به پارسیک (پهلوی) (h)ēč (از -ēv < فب. -ē+aiva < فب. -čiy) می‌داند؛<sup>۹</sup> در مقابل چیز čiz (< فب. (čiščiy)<sup>۱۰</sup>. و بویژه یادآور می‌شود که این واژه [(h)ēč] از ساخته‌های پارسیک (پهلوی) است. و هم‌در جای دیگر آن را در شمار «چه»، «مگر»، «هرگز» و «آیا» از ادات استفهام می‌داند.<sup>۱۱</sup> (سنج. لغت‌نامه).

جزء نخست ایچ (هیج)، ē است و بی هیچ شکی به معنی «يك» است و همان واژه است. فب. = aiva-، اوستایی (ستا.) -aēva، فارسی میانه (فم.) پارسیک، پهلوی) = -ēvak, -ēv (< aiva + ka) بسیاری از گویشهای ایرانی، ē, e ولی در فارسی نو برخلاف قاعده = يك (< ai-) ya. سنج. ستا aēxa فارسی = یخ)<sup>۱۲</sup>.

برای جزء دوم «هیج» (-č) باید دنبال واژه یا پی‌چسبی گشت که در ترکیب با جزء نخست بتواند بار همه معانی «هیج» را در کاربردهای گوناگون بکشد و آن به نظر نمی‌رسد که -čiy باشد. (چنانکه هُرُن پیشنهاد کرده است).

-čiy (< فب. čid<sup>۱۳</sup>، ستا. -čit) پی‌چسبی است که با چسبیدن به ضمیرهای استفهامی [ka (مذکر) kā (مؤنث)، kat، و čit (خشی)] ضمیر نامعین و مبهم<sup>۱۴</sup> می‌سازد: ۱۵ kaščiy، کسی؛ ۱۶ čiščiy، چیزی. (سنج. فب.)

kaščiy maīy adaršnauš čiščiy oastanaīy

«کسی جرأت نمی‌کرد چیزی گفتن»<sup>۱۷</sup>

این پی چسب با ضمیرهای اشاره و وصفی (Pronominal adjectives) خنثی، در فارسی باستان دیده می شود: *aniyašči-y, avašči-y* که گاه با به کار رفتن آن لختی از جمله برجسته و مشخص می گردد و گاه می توان سیاق عبارت را، آن را به «هم» ترجمه کرد<sup>۱۸</sup> (بی آنکه چنین معنایی داشته باشد):

*vasiy aniyašči-y naibam kartam anā Pārsā tya adam akunavam*  
 «بسی کرده‌های (ساخته‌های) نیو (= نیک) دیگر در این [شهر] پارس هست که من کردم (= ساختم)»<sup>۱۹</sup>

*mām Auramazdā Pātuv utamaiy xšačam utā tya manā kartam utā tyamaiy Piça kartam avašči-y Auramazdā Pātuv.*

«ما اورمزد بپایاد، و شهریاری مرا، و آنچه کرده من است (= آنچه من ساختم) و آنچه کرده پدر من است، آن را هم اورمزد بپایاد»<sup>۲۰</sup>

واژه «هیچ» چنانکه پیش گذشت از ساخته‌های فارسی میانه است، یعنی از دو جزء شناخته شده در این زبان ساخته شده است. اتفاقاً هرن خود امکان آمدن -č-، -i- و -č- را از -ča- کهن در جایی گوشزد می کند<sup>۲۱</sup> و به نقل از شوکوفسکی (Shukovski) -či- به معنی «هم» را واژه‌ای مستقل در گویش کاشی می داند.

به نظر من همین درست است یعنی -č- «هیچ» از -ča- فارسی باستان است، به معنای: «و»، «هم»، «وهم» که در این واژه، در فارسی میانه و نوخودنمایی می کند. اینک برای نمونه: از پارسی باستان:

*vašnā Auramazdāhā mana čā Dārayavahauš Xšāyaōiyahy*

«باخواست اورمزد و هم من داریوش شاه»<sup>۲۲</sup>

*Pārsamčā Mādamčā utā aniyā dahyāvā*

«هم پارس هم ماد و دیگر کشورها»<sup>۲۳</sup>

از اوستا:

... *Yamčā Rašnaoš razištahe, Yamčā Miōrahe vouru-gaoyaoitoiš, Yamčā maōrahe spentahe, Yamčā apo Yamčā zemo....*

[می ستائیم فروهر... .] «و هم آن رشن راستترین را، و هم آن مهر بهن چراگاه را،

و هم آن کلام مقدس را، هم آن آب را، هم آن زمین را... .»<sup>۲۴</sup>

از فارسی میانه (پارسیک):

... andarč sepehr mehr-tamīk ō xvaršēt, mäh-tamīk ō mäh ē gōspandtuxmak mat hend

«اندر سپهر مهر تمیک (کسوف) به (در برابر) خورشید و ماه تمیک (خسوف) به ماه گوسپند تخمه آمدند. ۲۵»

Govēt pat dēn ko az ān čīgōn mašiya o mašiyānai ke az damik (Zamīk) apar rōst hend nazdest āp o pas šīr o pas gōšt xārt hend, martomč kat šān mortannazdest gošt, šīr o pas, az nān xārtan be ēstēnd... ētūnč pat hazārak ē ōšīdarmāh nērōk ē āz ētūn be kāhēt ko martom... az gōšt xārešnih be ēstēnd... pas az pēm xārešnihč ēstēnd, pas az ūrvar xārešnihč ēstēnd...

«گوید به دین (= نوشته‌های دینی) که چون مَشیّه و مَشیانه که از زمین ابر رستند، نخست آب و پس شیر و پس گوشت خوردند، مردم هم، چون نشان مردن نزدیک (شود) نخست [از] گوشت، شیر و پس از نان خوردن بایستند... هم ایدون به هزاره اوشیدر ماه نیروی آز ایدون بکاهد که مردم... از گوشت خوردن بایستند، پس از شیر (= پیم) خواری هم بایستند، پس از گیاهخواری هم بایستند... ۲۶»

در نوشته‌های تُرفانی، به همین معنی به گونه -č- و -z- و -ž- دیده می‌شود. ۲۷

در فارسی نوبه گونه چ (-č-) و ز (-z-) در واژه‌های «هیچ» و «نیز» آمده است. در گویشهای ایرانی نو، نیز یافت می‌شود. ۲۱ در گویش شیرازی کهن ۲۸ نمونه‌های بسیاری از آن به چشم می‌خورد: اینک نمونه را، بیتی از شاه‌داعی الله:

«ازپی (کذا=ارنی) گئی تنه طور طلبم روینوان  
لن ترانیز خوشن غه توگیه واده جواب» ۲۹

آرنی گوی در طور طلب توام روی بنمای  
لن ترانی هم خوش است اگر توگویی، جواب واده  
و نیز بیتی از پسر ناصر:

«و زهر ای قبی سوزگل ابر می گیت شقایقز حوس جمع قرمزی می کاند» ۳۰  
به رغم او، قباي سبزگل به بر می گیرد شقایق هم هوس جامه قرمز می کند  
در این گویش خود واژه «هیچ» به گونه «هیز» است.

پس هیچ (ایچ، هیز) = ای - ē- (aiva <ēv- <) = يك + چ (č <ča- <) = هم، و،  
و هم. معنی آن رویهم = یکی هم و تنها معنایی است که در همه جا و با کاربردهای

گونگون سازگار است :

”هیچ به دیدار او نرفت“ = به دیدار او نرفت [حتی] يك [بار] هم ، يك بار هم به دیدار او نرفت .

”هیچ به دیدار او رفتی؟“ = برای يك بار هم که شده باشد به دیدار او رفتی؟ حتی برای يك بار . . .

«هیچ به دیدار او نرفتی؟» = برای يك بار هم به دیدار او نرفتی؟

«اگر هیچ به دیدار او رفتی . . .» = اگر برای يك بار هم به دیدار او رفتی . . .

«اگر هیچ به دیدار او نرفتی . . .» = اگر برای يك بار هم به دیدار او نرفتی . . .

### \*\* بی نوشتها و مآخذ :

۱ . «لغت نامه» = هل لناس من شفعا؟ ظاهراً اشتباهی است که در هنگام چاپ رخ داده است . در لغت نامه نیامده است که این ترجمه از کیست . اسمی که پس از «هیچ» می آید همیشه مفرد است ولی چون این آیه (به شکل بالا) از قرآن است (سوره اعراف ۵۳) ظاهراً ، مترجم ، پیروی از سنتی کهن را ، نخواست است تصرفی ، حتی چنین کوچک (آوردن مفرد به جای جمع) ، در ترجمه آن بکند ، اما اگر این چنین ترجمه می کرد : «از شفیمان هیچ مارا هست؟» هم پیروی از سنت شده بود و هم عیبی در ترجمه نبود .

۲ . یکی از شاهدهایی که برای «هیچکاره» در لغت نامه آمده است این شعر حافظ است :

ما را منع عقل مترسان و می بیار کاین شخه در ولایت ما هیچکاره نیست

در صورتی که زیر واژه «کاره» به معنی لایق و کاره باز همین بیت به شاهد آمده است ، و به درست ، «هیچ کاره» نوشته شده است و در زیر نویس توضیح داده شده است که اگر «کاره» را به این معنی بگیریم نقض غرض می شود .

۳ . «سوره مائده از قرآن کوفی کهن یا ترجمه استوار پارسى به اهتمام دکتر رجایی» ، ص ۱۱ . ترجمه پاره ای از آیه ۱۰ این سوره است : ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولكن یرید لیطهرکم ولیتم . نعمته علیکم لعلکم تشكرون .

۴ . پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی ، ترجمه ای آهنگین از دوجزه قرآن . به اهتمام دکتر احمدعلی رجایی ، تهران : ۱۳۵۳ ، ص ۳ و عکس آن ، ص ۵ .

۵ . ترجمه سوره انبیاء ، «تفسیر طبری» ، نسخه خطی موزه بریتانیا ، رویه و پشت برگ ۲۰۳ .

۶ . سوره مائده ، قرآن قدس ، پژوهش دکتر علی روائی ، تهران : ۱۳۶۲ . «بی» be (< bek = ولی ، لکن نگاه کنید به زیر نویس ۳ همین نوشته)

7. enclitique

8. J. Darmesteter: *Etudes Iraniennes*. Paris: 1883, vol.I, P. 161, 182.

9. Paul Horn. «Neupersische Schriftsprache» in Geiger & Kuhn (eds.). *Grundriss der Iranischen*



*Philologie (Glrph)*. Strassburg: 1895-1901, Bd. I, Abt. 2, s. 121.

نیز نگاه کنید به: همو

*Grundriss der Neupersischen Etymologie (GNPE)*. Strassburg: 1893, 204.

۱۰. GlrPh، ج ۱، بخش ۲، ص ۷۰.

۱۱. GlrPh، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۶۷.

12. H. Hübschmann. *Persische Studien*. Strassburg: 1895, 142.

R.G.Kent. *Old Persian. (OP.)*. Newhaven: 1950, § 84.

۱۳. نگاه کنید به:

14. indefinite

۱۵. نگاه کنید به: OP، ۲۰۱۹، و نیز به: A.V.W. Jackson. *Avesta Grammar*. Stuttgart: 1892, p. 116.

۱۶. Čiščiy (فب. \*Čiščid. ستا: <čiščit -tē- >، Čītčit -tē- > در پاره‌ای از گویشها: <čiščit -tē- > در پاره‌ای از گویشها: <čiščit -tē- > در پاره‌ای دیگر از گویشها: <čiščit -tē- >، و چون در این واژه که با -č آغاز شده است حرف صغیردار s به وجود آمده، -č آغازی به تبدیل شده است: <čiščit -tē- > فم. tis (چیز). (سج یونانی Tisafarnas <Čicfarna>) در فارسی نو این واژه به جای نمانده و کاربردی ندارد ولی در گویش شیرازی درجایی به نظر رسید و آن در غزلی است از شمس پُسر ناصر شاعر معاصر حافظ:

مُردم و حسرت لُوت آخر بوسی ببخش  
شی‌له اتوانگر حسنه تسی ببخش

mordom va hasrat- e lawet äxer bosê bebaxš

Šay-lallah(?) ē tavāngar- e hosnê tesê bebaxš.

مردم به حسرت لب‌ت آخر بوسی ببخش  
چیزی برای خدا؟ ای توانگر حسن چیزی ببخش

(عکس دیوان شمس پسر ناصر پشت برگ ۱۷)

۱۷. OP، نویکند بغستان، ستون ۱، ص ۵۳-۵۴.

18. Ch. Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch (Aiwb.)*. Strassburg: 1904, 588.

۱۹. OP، ص ۱۴۸، نویکند الف از خشایارشا در تخت جمشید، ص ۱۳ و ۱۴.

۲۰. همو، ص ۱۸-۲۰.

۲۱. GNPE، ص ۱۷۱.

۲۲. OP، ص ۱۳۵، نویکند داریوش در تخت جمشید (d) ۹.

۲۳. OP، داریوش، بغستان، ستون ۱، ص ۶۶.

24. K.F. Geldner. *Avesta*. Stuttgart: 1889, vol. 2, P. 186.

برای نمونه‌های دیگر نگاه کنید به: *Aiwb*، زیر čā -ča -.

۲۵. بندهش، TD2، بمبئی ۱۹۰۸، ص ۴۹.

۲۶. بندهش، TD2، ص ۲۲۱.

M. Boyce. *A word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian: Acta Iranica 1977*, p. 31.

۲۷. نگاه کنید به:

۲۸. آثار بازمانده از این گویش را می‌توان در دیوان سعدی و شامداعی الله و حافظ و شمس پُسر ناصر یافت. نگاه کنید

- به: پژوهشنامه مؤسسه آسیایی، سال ۳، شماره ۴ و سال ۴ ش ۱ و ۲-۴؛ مجله آینده، سال ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۲؛ ۱۳۵۹، ش ۷-۸؛ ۱۳۶۰، ش ۷؛ چیستا، سال ۱، ش ۸؛ سال ۳، ش ۸؛ فروهر، ۱۳۶۲، ش ۴.
۲۹. دیوان، ج ۲، ص ۳۸۰.
۳۰. عکس دیوان، پشت برگ ۳۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی